



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان مرحوم محقق در بحث لزوم تمکین و ادای مهر متقابل بین زوج و زوجه این شد که فرمود: «و لها أن تمنع من تسليم نفسها حتى تقبض مهرها سواء كان الزوج موسراً أو معسراً و هل لها ذلك بعد الدخول قيل نعم و قيل لا و هو الأشبه لأن الاستمتاع حق لزوم بالعقد»^۱ بعد وارد مسئله تقلیل مهر می شوند که جداگانه بحث می شود.

اصل جریان «نکاح» همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید و بعداً هم در بحث «تفویض» ذکر می کنند، مهر نه جزء است و نه شرط، پس نکاح بدون مهر صحیح است حتی اگر تصریح بکنند به عدم مهر؛ معلوم می شود که شرط عدم مهر مخالف کتاب نیست، مخالف سنت نیست، خلاف مقتضای عقد نیست. حقیقت عقد نکاح اقتضای مهر ندارد؛ زیرا اگر حقیقت نکاح مقتضی مهر بود، شرط عدم مهر، شرط مخالف مقتضای عقد بود و این شرط باطل بود. پس عقد نکاح دوتا رکن دارد: یکی زوج و یکی زوجه، وقتی این عقد مستقر شد معنای آن این است که این مرد باید زوج باشد و این زن باید زوجه، همین! برای هر کدام هم احکام و آثاری است، مهر سهمی ندارد؛ لذا اگر چنانچه مهری در کار نبود زن باید زوجه باشد مرد باید زوج باشد یعنی آثار یکدیگر مثلاً یکی نفقه است، یکی کسوه است، یکی مسکن است و مانند آن، هست.

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۹.

حالا اگر مهر را برابر آن شرائطی که ذکر کردند اگر «عند الإستطاعة» بود یک حکم دارد و اگر «عند المطالبة» بود حکم دیگری دارد. مرد اگر موسر بود یک حکم دارد و اگر معسر بود حکم دیگری دارد. کل واحد اگر علل و عوامل بیرونی داشتند یکی بیمار بود حکم دیگری دارد، یکی در حال عادت بود حکم دیگری دارد. اینها احکام تبعی است که درست است تمکین بر زن واجب است اما نه در حال عادت، نه در حال مرض، نه در حال نفاس، اگر چنانچه گفتند واجب است یعنی به استثنای موارد ممنوعه؛ اگر صغیره بود یا در عادت بود یا در نفاس بود یا بیمار بود، اینها مستثنا است. این براساس قواعد عامه خودش است. مرد اگر معسر بود نداشت، این هم برابر ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾^۱ است. ولی اگر مهر ذکر شد و مأجل نبود یعنی مدت دار نبود و «عند الإستطاعة» نبود - حالا البته «عند الإستطاعة» یعنی این امر قطعی است و در کنارش هست - بر مرد واجب است مهر را بپردازد، بر زن واجب است تمکین کند منتها چه کسی اول تمکین کند و چه کسی نکند، اگر نزاع شد مسئله حکومت و دخالت حاکم برای فصل خصومت راه دارد ولی اگر اولین بار مرد به اجبار آمیزش کرد، حق زن همچنان محفوظ است که بگوید تا مهر خودم را نگرفتم تمکین نمی‌کنم؛ چون آمیزش اجباری دریافت حق زن نیست، دریافت حق زن آنجایی است که با طوع و رغبت تمکین بکند ولی اگر با طوع و رغبت تمکین کرد، اینکه ایشان می‌فرمایند «أشبهه» به قواعد این است که دیگر حق ندارد، راست می‌گویند، چرا؟ برای اینکه در نکاح دائم مانند نکاح منقطع نیست که مهر در قبال آمیزش باشد در نکاح منقطع صریحاً آمده فرمودند که «لا نکاح إلا بأجل و أجر»^۲ یعنی هم مدت هم مهر مشخص، اینها رکن است لذا اگر مدت ذکر نشود یا مهر ذکر نشود نکاح منقطع نیست

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۰.

۲. ر. ک. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

ولی در نکاح دائم چنین خصیصه‌ای در آن نیست لذا اگر بار اول به اجبار آمیزش کرد حق زن همچنان محفوظ است می‌تواند تمکین نکند تا مهر خودش را بگیرد ولی اگر به طوع و رغبت آمیزش کرد از این به بعد حق امتناع ندارد بعد وارد مسئله نشوز می‌شود زیرا در عقد نکاح این‌طور نیست که این مهر در برابر آمیزش‌های مترتب و متعاقب باشد، رکن اصلی نکاح دائم همین زوج و زوجه است؛ این باید مرد باشد «بما له من الأحكام»، آن باید زن باشد «بما لها من الأحكام» و «بما علیهما من الأحكام».

پرسش: اگر کسی مهر تعیین نکرد پس چرا تبدیل به «مهر المثل» می‌شود؟

پاسخ: اگر آمیزش شود تبدیل به «مهر المثل» می‌شود پس حقیقت نکاح این خصیصه را ندارد که مهر داشته باشد اگر آمیزش شد - در روایاتی که قبلاً بعضی از آنها گذشت - بضع رایگان نیست باید به «مهر المثل» تبدیل شود این‌طور است لذا ایشان می‌فرمایند: «و لها أن تمنع من تسليم نفسها حتی تقبض مهرها»، در روایات هم هست که ولو یک چیزی اندکی هم که شد شایسته است که مرد قبل از آمیزش به همسرش عطا کند «سواء كان الزوج موسراً أو معسراً» که بین این دو مطلب فرق بود اگر زوج معسر بود توان تأدیه دین را نداشت، طلب مهر جایز نیست چون ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ اما تمکین هم واجب نیست، می‌تواند تمکین نکند تا آن وقتی که زوج موسر بشود و مهر را ادا کند. «و هل لها ذلك بعد الدخول» بعد از اینکه آمیزش انجام شد، آمیزش اگر به قهر و غلبه باشد این در حکم عدم است زن می‌تواند بعداً هم تمکین نکند ولی اگر با طوع و رغبت آمیزش حاصل شد بعد بر او لازم است و باید تمکین کند؛ زیرا نکاح دائم مانند نکاح منقطع نیست که هر مره‌ای که باشد در برابر بخشی از مهر باشد. «و هل لها ذلك بعد الدخول قیل نعم و قیل لا» و این شبهه به قواعد است، چرا؟ «لأن الاستمتاع حق لزم بالعقد»؛ اینجا به هر حال حق مسلم مرد است و زن حق امتناع ندارد. این برابر همان عقدی

است که کردند که این باید زن باشد و او باید مرد باشد اما وقتی که تمکین نشد مگر به قهر و غلبه، این زن می‌تواند بعداً تمکین نکند.

در تتمه مرحوم محقق فرمایش ایشان این است که «و يستحب تقليل المهر»؛^۱ مهر هر چه کمتر باشد بهتر است. این «يستحب» حکم فقهی است برای زن است یا مرد؟ برخی‌ها خواستند بگویند چون زن «بيدها عقدة المهر» است، این حکم متوجه زن هست که یا تقليل مهر مستحب است یا تکثير مهر مکروه است، هر چه که باشد مسئول مستقيم زن است اما طبق قرارداد است و این جزء عقد قرار می‌گیرد. اگر طرفین توافق کردند بر تکثير مهر هر دو گرفتار کراهت شدند در صورتی که سفهی نباشد، سفهی باشد که حرام است یعنی باطل هم هست و اگر هر دو توافق کردند بر تقليل مهر، هر دو به این مستحب عمل کردند منتها زن چون «بيدها عقدة المهر» است این أولى است و مرد هم به تبع او این حکم را دارد، این‌طور نیست که تقليل مهر فقط برای زن مستحب باشد اگر مرد هم در این کار سهیم بود از ثواب بهره می‌برد. «و يستحب تقليل المهر و يكره أن يتجاوز السنة».

پس «هاهنا أمور ثلاثة»: یکی اینکه هر چه کمتر باشد ثواب آن بیشتر است، یکی اینکه از «مهر السنة» بگذرد مکروه است و یکی اینکه اگر متعادل باشد حکم مهر را دارد، کراهت داشته باشد یا فضیلت داشته باشد نیست یک امر عادی است. پس هر چه کمتر از «مهر السنة» باشد مستحب است چون در روایات دارد زنی بایرکت است که مهر او کم و مادر شدن او منشأ برکت باشد.

وقتی عظمت زن را خود اسلام مشخص کرده است، عظمت مادری را مشخص کرده است، حفظ نسل را خدا مشخص کرده است، دنبال فضائل دیگر رفتن این برخلاف مسیر خلقت، حرکت کردن است. اساس کار این است

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۹.

که او مادر شود و عظمت این مقام را نمی‌داند. عظمت مقام زن در همان مادری است که بهشت تحت اقدام مادر است؛ البته حرمت گذاشتن به مادر مسئله‌ای است ولی خط مشی سعادت جوان را مادر معین می‌کند «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ»^۱ این چنین نیست که حالا آن جایی که مادر خوابیده زیر پای او بهشت باشد؛ «تحت اقدام» یعنی «تحت اقدام»! یعنی خط مشی سعادت بچه و جوان را مادر معین می‌کند. این کار از پدر ساخته نیست که «الجنة تحت اقدام آبائکم»! آنچه که مادر خط مشی دارد آن شیری که مادر می‌دهد، هفت سال در دانشگاه مادر دارد درس می‌خواند، این هفت سال خط مشی مادر است. پدر تمام هزینه‌ها را فراهم می‌کند کوشش می‌کند اما چنین فضیلتی برای پدر ذکر نشد که «الجنة تحت اقدام آبائکم»! او هم بی‌اثر نیست اما خط مشی، خط فکر، خط زندگی، قول و فعل مادر است که بهشت می‌سازد. این عظمت زن است. حالا این عظمت را - متأسفانه - بیگانه از ما دارد می‌گیرد. ما بخواهیم جوان دینی تربیت بشود، او هفت سال در دانشگاه مادر است. همین مادری که این پیشانی‌بند را می‌زد، به عشق همین این فرزند جبهه می‌رفت. الآن می‌دانید اینهایی که براساس همان اصول تربیت دینی زندگی کردند ولو سن آنها هفتاد سال هم باشد وقتی مادر را از دست دادند احساس غربت می‌کنند، برای خیلی از ماها همین‌طور است. خود آدم در سن هفتاد سالگی است و تمام کارهای مادر را هم او انجام می‌دهد، اما وقتی مادرش را از دست داد احساس غربت می‌کند. این جدی است فرمود خط مشی سعادت و بهشت نسل آینده را مادران معین می‌کنند ما چنین فضیلتی درباره پدر نداریم، اصلاً او محور عاطفه است. تمام قبیله‌ها و فامیل‌هایی که با هم رابطه داریم «صله أصلاب» که نمی‌کنیم، «صله أرحام» می‌کنیم. این زن است که رحم دارد، رحمت از آن رحم است و این قبیله و اعضای خانواده «صله أرحام» می‌کنند. آن مادر است که اینها را به هم جمع می‌کند نه

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰.

صُلب پدر، صُلب پدر یک سهم ضعیف دارد؛ رحم است، عاطفه است، مهر است، محبت است که جامعه را اداره می‌کند و گرنه جامعه خشن که یا می‌جنگد یا می‌گوید به من چه! جامعه را آن رحم و عطوفت اداره می‌کند و سلطان این کار هم مادر است «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ».

می‌دانید حق پدر مقدم است؛ بچه وقتی که از حضانت به در آمد تحت کفالت پدر هست، ولی پدر است، کارها را پدر انجام می‌دهد؛ اما کارها را پدر انجام می‌دهد یک مطلب است، دانشگاه هفت ساله اثربخش و اثرگذار را مادر انجام می‌دهد با اینکه فرمود مادر حق ندارد اما بهشت زیر پای اوست برای اینکه او این بچه را می‌پروراند. او با شیر دادن خود خط مشی ایجاد می‌کند، خط مستقیم بهشت را ایجاد می‌کند. این مادر وقتی نماز می‌خواند همین بچه شش هفت ساله دنبال او هست جانماز او را می‌گیرد یا مهر او را می‌گیرد یا تسبیح او را می‌گیرد، هفت سال با نماز عادت کرده است و عادت می‌کند. مادر کجا و پدر کجا! درست است که از نظر اداره امور فرمود پدر ولی است مادر ولی نیست؛ اما حرف اول را در جامعه رحم می‌زند، عاطفه می‌زند، محبت می‌زند. عاطفه را و رحمت را مَلَكه این کار مادر است. «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ» با اینکه پدر ولی است اما چنین چیزی درباره پدر نیامده است. این سهم تعیین کننده دارد. گرچه بخشی از جامعه ما به لطف الهی وظیفه دینی‌شان را دارند اما به هر حال جامعه اگر بخواهد جامعه‌ای باشد که به بیگانه بگوید نه، باید زیر خط پای مادر مسلمان‌ش حرکت کند بعد طیب و طاهر به عمل می‌آید.

پس سه مسئله شد: یکی تقلیل مهر مستحب است، یکی تکثیر مهر مکروه است یا بالاتر از کراهت و یکی توسیط مهر یک امر عادی است که نه مستحب است نه مکروه؛ مهر قرار دادن اگر در حد معقول باشد نه مستحب است نه مکروه، یک امر عادی است، یک امر توصیلی است و کراهت هم در آن نیست.

دین می‌گوید شما که وضع مالی‌تان هر چه هست، وقتی وارد می‌شوید باید دستتان میوه‌ای باشد، اینها را مرحوم صاحب وسائل در همین وسائل نقل کرده است یعنی ائمه (علیهم السلام) جزئیات را هم به ما فرمودند، فرمودند کسی که به منزل می‌رود به هر حال یک میوه‌ای باید دست او باشد او اگر به این فکر باشد که میوه‌های مانده و پوسیده و ارزان بخرد همان جا که دارد این میوه‌ها را سوا می‌کند که ارزان‌تر باشد فرشته‌ها می‌گویند: «لَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ»؛ خدا به تو برکت ندهد آن بچه‌ها دست تو را نگاه می‌کنند. وقتی میوه‌های سالم، نه اینکه اسراف بکند، دارد می‌خرد به اندازه خودش که وسع دارد، فرشته‌ها می‌گویند: «بَارَكَ اللَّهُ لَكَ» بچه‌ها دست تو را نگاه می‌کنند، این را ائمه فرمودند چیزی نیست که نگفته باشند، به هر حال دوتا میوه آدم می‌برد برای بچه، سالم ببرد و یک مقداری قابل ارزش باشد.^۱ همه این جزئیات را شما ملاحظه بفرمایید از شیر دادن و میوه دادن و زندگی کردن را اینها فرمودند. فرمودند حرف اول خانه را در هفت سال مادر می‌زند، خط مشی سعادت یک کودک را مادر معین می‌کند، این کودک در آغوش او دارد زندگی می‌کند، از پستان او دارد می‌مکد، موقع نماز با جانماز او دارد بازی می‌کند، مدام چادر او را می‌کشد مدام روسری او را می‌کشد، او با نماز عادت می‌کند. فرمود این را از دست ندهید «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ». مادرها هم باید بدانند که خط مشی اینهاست که فرزند را بهشتی می‌کند؛ چه راهی را می‌روند، پیش بچه هر حرفی را نزنند، هر شوخی را نکنند، هر حرف تندی را نزنند، بد کسی را نگویند، آن وقت این کودک خوب تربیت می‌شود.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۰۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۴۵۱؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَنَّهُ قَالَ فِي الْجَنَّةِ دَعْوَتَانِ وَ فِي الرَّيِّ دَعْوَتَانِ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْجَنَّةِ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ وَ فِيمَنْ بَاعَكَ وَ يُقَالُ لِصَاحِبِ الرَّيِّ لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ وَ لَا فِيمَنْ بَاعَكَ».

این تقلیل مهر یک حکم و تکثیر مهر یک حکم، محور همان «خمسائة» بودن است؛ البته اگر کسی مهر را «مهر السنة» که همان «خمسائة» و مانند آن قرار بدهد برای اینکه تأسی کرده باشد به اهل بیت، این ثواب خاص خودش را دارد، اینکه عرض کردیم ثواب ندارد چون یک امر توصلی است نه تعبدی و قصد قربت هم در آن نیست؛ اما اگر نه، در صدد این است که تأسی بکند و آنها را اُسوه قرار بدهد و فرمان آنها را گوش بدهد، این معلوم است که ثواب دارد. «خمسائة» هم که باشد مانند اقل از «خمسائة» ثواب دارد.

«و یکره أن يتجاوز السنة و هو خمسمائة درهم و أن يدخل بالزوجة حتی يقدم مهرها أو شيئاً منه أو غيره و لو هدية»؛ قبل از آمیزش چیزی را به زوجه تقدیم بکند یا همه مهر یا بعض مهر یا اگر مهری نیست یک هدیه‌ای یک تابلویی یک شاخه گلی به هر حال یک چیزی به او بدهد. این را از این روایاتی که ائمه (علیهم السلام) فرمودند از اینجا استفاده می‌کنند. حالا الآن این دو بخش از روایات را بخوانیم.

در این روایات فرمودند به اینکه شوم زن در چند چیز است. مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف وسائل جلد ۲۱ صفحه ۲۴۹ باب پنج «بَابُ اسْتِحْبَابِ قِلَّةِ الْمَهْرِ وَ كَرَاهَةِ كَثْرَتِهِ» را ذکر می‌کنند که روایت اول آن «خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می‌کند این است که عده‌ای مشئوم بودن را پیش وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) ذکر کردند چون امام صادق (سلام الله علیه) می‌فرماید: «تَذَاكُرُوا الشُّؤْمَ عِنْدَ أَبِي»، آن وقت امام صادق (سلام الله علیه) می‌فرماید که در محضر پدرم مشئوم بودن و بد قدم بودن را عده‌ای مطرح کردند که چه کسی مشئوم است؟ بد قدم است؟ حضرت فرمود: «الشُّؤْمُ فِي ثَلَاثٍ فِي الْمَرْأَةِ وَ الدَّابَّةِ وَ الدَّارِ»؛ زن می‌شود مشئوم باشد، مرکب می‌شود مشئوم باشد، خانه می‌شود مشئوم باشد. «فَأَمَّا شُؤْمُ الْمَرْأَةِ فَكَثْرَةُ مَهْرِهَا وَ عُقْمُ رَحِمِهَا» این حالا یا عُقْم طبعی است یا عُقْم اختیاری است که می‌خواهد نازا باشد

بی‌فرزند باشد یا تک‌فرزند باشد، این شوم است.^۱ او نمی‌داند راحتی او در مادری اوست و مقام مادری آن‌قدر می‌ارزد که بسیاری از این مشکلات را می‌تواند تحمل کند. پس کراهت مهر از همین بیان امام باقر (سلام الله علیه) ثابت می‌شود که امام صادق (سلام الله علیه) گاهی مثلاً فرمایش خود را به پدرشان اسناد می‌دهند، گاهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسناد می‌دهند؛ حالا تا محفل و آن مجلس چه کسانی باشند و حضرت چگونه بخواهد تقیّه کند، جداگانه است.

روایات دیگری هم در این زمینه هست؛ روایت هشت این باب این است که مرحوم صدوق دارد: «رُویَ أَنَّ مِنْ بَرَکَةِ الْمَرْأَةِ قِلَّةَ مَهْرِهَا وَ مِنْ شُؤْمِهَا کَثَرَةُ مَهْرِهَا»؛ برکت زن در این است که مهریه او کمتر باشد و مشئوم بودن او در این است که مهریه او بیشتر باشد.^۲

در روایت ده و مانند آن: «الشُّؤْمُ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ فِي الْمَرْأَةِ وَ الدَّابَّةِ وَ الدَّارِ فَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَشُؤْمُهَا غَلَاءُ مَهْرِهَا وَ عُسْرُ وَلَادَتِهَا»؛ مشئوم بودن دابه و دار را هم جداگانه ذکر می‌کنند.^۳

در روایت یازده این باب که «خَالِدِ بْنِ نَجِیح» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می‌کند این است که «تَذَاكُرْنَا الشُّؤْمُ»؛ خود حضرت فرمود: «الشُّؤْمُ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ فِي الْمَرْأَةِ وَ الدَّابَّةِ وَ الدَّارِ فَأَمَّا شُؤْمُ الْمَرْأَةِ فَکَثَرَةُ مَهْرِهَا وَ عُقُوقُ زَوْجِهَا» ناسازگاری با مرد «وَ أَمَّا الدَّابَّةُ فَسُوءُ خُلُقِهَا وَ مَنَعُهَا ظَهْرَهَا وَ أَمَّا الدَّارُ فَضِيقُ سَاحَتِهَا وَ شَرُّ جِيرَانِهَا وَ کَثَرَةُ عُیُوبِهَا».^۴

اینها موارد استحباب کم بودن مهر از یک طرف و کراهت زیاد بودن مهر از سوی دیگر.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۵۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۵۲.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۵۲.

اما آن فرعی که فرمودند قبل از آمیزش چیزی به همسر خود عطا کند، آن را در باب هفت از «ابواب مهور»؛ یعنی وسائل جلد ۲۱ صفحه ۲۵۴ آنجا مرحوم شیخ طوسی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ التُّعْمَانِ عَنْ سُؤَيْدِ الْقَلَاءِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع»، فرمود: «إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فَلَا يَحِلُّ لَهُ» بضع او «حَتَّى يَسُوقَ إِلَيْهَا شَيْئاً» که این حمل بر کراهت شده است چون دلیل دیگر آمده گفته که بدون آن هم جایز است به دلیل اینکه فرمود: «دِرْهَمًا فَمَا فَوْقَهُ أَوْ هَدِيَّةً مِنْ سَوِيْقٍ أَوْ غَيْرِهِ»، این محفوف به قرینه است، هدیه که واجب نیست. از اینکه فرمود یک هدیه‌ای از سویق، آرد مختصر گندم یا چیز دیگری عطا کند، این محفوف به قرینه است معلوم می‌شود که حمل بر کراهت می‌شود.

روایت‌های دیگری هم در همین زمینه هست یعنی در باب هفت است که مستحب است قبل از آمیزش چیزی به او عطا کند؛ در روایت دو دارد که «أَوْ يَجُوزُ أَنْ يُعْطِيَهَا تَمْرًا أَوْ زَبِيبًا قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا رَضِيتَ بِهِ كَأَنَّكَ مَا كَانَ»^۱ در روایت چهار این باب آمده است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حکم جدایی دارد؛ «وَأَمَّا لِغَيْرِهِ فَلَا يَصْلُحُ هَذَا حَتَّى يُعَوِّضَهَا شَيْئاً يُقَدِّمُ إِلَيْهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَلَّ أَوْ كَثُرَ وَلَوْ ثَوْبٌ أَوْ دِرْهَمٌ»؛ از اینها معلوم می‌شود که یک هدیه‌ای است، این برای جلب محبت و مانند آن است.^۲

پس این دوتا حکمی که ایشان ذکر کردند که مستحب است قبل از آمیزش چیزی عطا بکنند هست. اما آنچه که استطراداً در بحث جلسه قبل اشاره شده که مزدوری در اسلام مکروه است، این روایاتی است که در باب اجاره مطرح است؛ وسائل جلد هفدهم صفحه ۲۳۸ «کتاب اجاره»، در بحث اجاره گفتند اصل اجاره مشروع است برای

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۵۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۵۵.

اینکه در قرآن کریم از مستأجر شدن شعیب (سلام الله علیه) و أجیر شدن موسای کلیم سخن به میان آمده و در روایات هم به آن استدلال شده است معلوم می‌شود که این حکم در شریعت قبل یعنی در شریعت شعیب بوده است نه شریعت موسی چون آن روز حضرت هنوز پیغمبر نشده بود و در اسلام هم نسخ نشده است. این در روایات ما به استناد همین ﴿عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ﴾^۱ شعیب (سلام الله علیه) شده مستأجر، موسای کلیم شده أجیر. أجیر می‌شود مؤجر که «یوجر نفسه»، آن صاحبکار می‌شود مستأجر که این أجیر را به اجاره می‌گیرد و آن روز مدت ﴿عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ﴾. کاری که خلیل حق (سلام الله علیه) کرد اصلاً سال را به نام حج کرد، وقتی می‌گفتند پنج حجه یعنی پنج سال چون سالی یک بار حج می‌کردند. آن قدر خلیل حق (سلام الله علیه) که «خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست»^۲ کعبه را و حج را جهانی کرد که سال به نام حج بود که وقتی می‌گفتند پنج حج یعنی پنج سال. ﴿عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ﴾ یعنی هشت سال چون هر سالی یک بار حج می‌کردند بعدها کم‌کم جریان حج کمرنگ شد و خدا کند که این «آل سعود» از این قداره‌بندی دست بردارد و حرمین آزاد بشود! الآن کعبه در اسارت این «آل سعود» است. نهج البلاغه یعنی نهج البلاغه! این باید یعنی باید! در کنار قرآن کریم کتاب درسی قرار بگیرد. ایشان وقتی که نامه‌ای برای مالک مرقوم فرمودند، فرمود مالک! ما دورانی را گذرانیدیم که اصلاً یک عده آمدند با دین جنگیدند و دین را به اسارت بردند. این بیان صریح حضرت است در آن عهدنامه مالک که مالک! «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَ تُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا»^۳ فرمود مالک! قرآن اسیر بود، سنت اسیر بود، دین اسیر بود، حکم شرع اسیر بود، شریعت اسیر بود، به میل خودشان عمل می‌کردند؛

۱. سوره قصص، آیه ۲۷.

۲. دیوان سعدی، غزل ۴۰؛ «دگر به روی کسم دیده بر غمی باشد *** خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست».

۳. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، نامه ۵۳.

نفرمود دست ما را بستند و خانه‌نشین کردند، این حساب دیگری دارد. این عهدنامه مالک است که اصل بین‌المللی شده است. فرمود مالک حواست جمع باشد! اینها با ما یک حساب دیگری داشتند ما را خانه‌نشین کردند این بحثی دیگر است اما این طور نیست که قرآن را آزاد گذاشته باشند. قرآن حرفی می‌زند که آنها بخواهند، همین! سنت حرفی می‌زند که آنها بخواهند، شریعت حرفی می‌زند که آنها بخواهند. «و أعلم» مالک! «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أُسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ». الآن شما حرمین را می‌بینید که اسیر است مکه اسیر است یا نه؟! کعبه اسیر است یا نه؟! مسجد النبی اسیر است یا نه؟! این وهابی دارد حکم می‌کند. پس می‌شود دین را به اسارت بُرد، دین را به بردگی کشاند، قرآن حرفی می‌زند که آنها بخواهند. «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أُسِيرًا» از خود ننالید، فرمود ما اگر دستان باز بود بساط را بهم می‌زدیم اما این قرآن که حرفی ندارد، سنت که حرفی ندارد، ما باید دفاع بکنیم، این «سوادُ علی بیاض». «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أُسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ» که نمونه آن را شما الآن می‌بینید که کعبه در اسارت اینهاست.

چند وقت قبل بعضی از خانم‌ها به دیدار آمدند گفتم سلام ما را به این مادران برسانید بگویند عظمت خودتان را حفظ بکنید! رفتن فلان ورزشکار یا رفتن به آنجا، این با عظمت زن سازگار نیست با جلال زن سازگار نیست، دین آمد به او شرف داد، عظمت داد، جلال و شکوه داد، برود دنبال چه چیزی بگردد؟! شما ببینید این حرف کم حرفی نیست، این حرف را درباره دیگران که نگفت درباره پدران که نگفت: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمّهَاتِ» خط مشی نسل جوان را مادر معین می‌کند.

این دین را فرمود اسیر بود، این دیگر سنن بی‌هقی نیست که کسی بگوید فلان جا سند دارد و مرسله است یا موقوفه است و یا مقطوعه است! بیان صریح حضرت است در عهدنامه مالک، فرمود ما چنین دورانی را پشت سر

گذاشتیم مالک! دیر بجنبی باز همان می‌شود، من هم دیر بجنیم باز همان می‌شود، اینها باکی ندارند که قرآن را به اسارت بگیرند، دین را به اسارت بگیرند. چون دیدند که دین در جامعه جا افتاد دین را قبول کردند ولی گفتند دین این است که ما می‌گوییم. به حضرت عرض کردند حالا که حاکم شدی بعضی از کارها را چرا عوض نمی‌کنید؟ فرمود: «لو ثبتت قدمای لغیرت أموراً کثیرة»؛ من اگر جا پایم محکم شود خیلی عوض می‌کنم. «فدک» مال حضرت امیر(سلام الله علیه) که نبود مال بچه‌های زهرا بود، چرا فدک را نگرفت؟! مگر حقّ مسلّم فاطمه(سلام الله علیها) نبود؟! مگر به بچه‌های حضرت نرسید؟! مگر مال حضرت امیر(سلام الله علیه) بود یا مال بیت‌المال بود که این صرف نظر کند؟! این حق شخصی حضرت بود. این «صلاة تراویح» را این نماز شب را که آمدند برخلاف صریح بیانات پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) که نماز مستحب را نمی‌شود به جماعت خواند او گفت صف ببندید به جماعت بخوانید! جلوی او را نگرفت، فرمود پایم می‌لغزد، حرف مرا گوش نمی‌دهند «لو ثبتت قدمای لغیرت أموراً کثیرة». این را طبری نقل کرد یعنی مورخان بنام قبل از هزار سال، بعدها دیگران هم نقل کردند.^۱

وقتی که دین به اسارت برود، ولو علی والی و جامع و حاکم و حکومت اسلامی داشته باشد اثر ندارد؛ برای اینکه این دین را این‌طور مردم تحویل گرفتند. فرمود این دین اسیر است و من هر چه بخواهم عوض کنم نمی‌شود؛ می‌گویم این نماز مستحبی را نمی‌شود به جماعت خواند، نمی‌شود! «فدک» مال اولاد فاطمه است، نمی‌شود! فلان کار نمی‌شود، فلان کار نمی‌شود «لو ثبتت قدمای لغیرت أموراً کثیرة».

۱. التعجب من أغلاط العامة في مسألة الإمامة، ص ۸۱.

در این قسمت که مزدوری در اسلام مکروه است در جلد هفدهم وسائل صفحه ۲۳۸، روایت را مرحوم کلینی از «مَنْصُورِ بْنِ يُوُسَ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می‌کند که «مَنْ آجَرَ نَفْسَهُ فَقَدْ حَظَرَ نَفْسَهُ الرِّزْقَ»؛ کسی که مزدور شد راه روزی خودش را بست، چون تمام درآمدها را صاحبکار می‌برد، به او یک حقوق مختصری را می‌دهند، چرا خودت را مزدور می‌کنی؟! باید طوری باشد که این بانک‌ها وام اسلامی بدهند که این شخص تعاونی راه‌اندازی کند برای خودش کار کند؛ اما همین اول بیست درصد بگیری او که دیگر می‌سوزد: ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَّاءَ﴾^۱ و رابی و مربی و بانک و همه را. این ﴿يَمْحَقُ﴾ یعنی ﴿يَمْحَقُ﴾! فعل مضارع است فرمود تدریجاً ما این را به محاق می‌بریم. در این قانون اساسی گرچه یک دفترچه است ولی در این هفتاد نفر چهل نفر مجتهد مسلم بودند. خدا غریق رحمت کند مرحوم آیت الله حائری را! ایشان در همین اصل چهار و پنج رفتند پشت تربیون - مرحوم آقای آیت الله آقا شیخ مرتضی حائری این یادگار ایشان است در قانون اساسی حتی قانون اساسی بازنویسی شده یعنی تجدید نظر شده هم باز این جمله نورانی هست - ایشان یک اصطلاح فقهی حوزوی را فرمودند حتماً باید در قانون اساسی باشد و آن این است که در اصل چهارم است این است که تمام قوانین و مقررات و آیین‌نامه‌ها مثلاً مطابق با اسلام باشد ایشان فرمودند که حتماً باید این جمله باشد که این اصل بر جمیع اصول و مصوبات مجلس و قوانین داخلی و آیین‌نامه‌ها بر همه حاکم است. «حکومت» یک اصطلاح فقهی و اصولی است؛ ما یک «ورود» داریم، یک «تخصیص» داریم، یک «تخصص» داریم و یک «حکومت» داریم. هیچ یعنی هیچ! در کتاب قانون، اصطلاح فقهی حوزوی نیست این فقیه عالی‌قدر فرمود حتماً باید این باشد و این حاکم بر همه

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۶.

اصول و قوانین و مقررات است؛ مخصص نیست، مقید نیست، قرینه نیست، بلکه حاکم است. الآن هست و این از برکات این مرد بزرگ دینی بود. خدا او و پدر بزرگوارش و برادرش و بیتشان را مشمول رحمت خاصه قرار بدهد! چندان روایت در همین زمینه است که رزق خودتان را دست صاحبکار و کارفرما ندهید؛ در روایات سوم این باب دارد که «لَا يُؤَاجِرُ نَفْسَهُ وَلَكِنْ يَسْتَرْزِقُ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ وَ يَتَجَرُّ فَإِنَّهُ إِذَا آجَرَ نَفْسَهُ فَقَدْ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ» تمام درآمدها را صاحبکار می‌برد، ولی وقتی برای خودش کار بکند با ناز و جلال و شکوه وارد منزل می‌شود و کنار سفره خودش نشسته است.^۱

غرض این است که دین نمی‌خواهد شکم ما را سیر کند، دین می‌خواهد ما را کریمانه اداره کند ولی ما - متأسفانه - نتوانستیم حتی اینها را به عنوان مزدور تأمین کنیم که امیدواریم - إن شاء الله - به برکت خون‌های پاک شهدا این انقلاب به آن ثمر نهایی خود برسد و همه خواسته‌های اسلام عملی شود.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۳۹.